

معرفت دوگانه از ترابط علم کلام با سایر علوم (با تأکید بر علوم انسانی)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۲۵

تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۲/۲۸

قاسم ترخان*

۵۵

تیس

سال بیست و ششم / شماره ۱۰۱ / پاییز ۱۴۰۰

چکیده

از مهم ترین مسائل فلسفه علم کلام - که معرفت درجه دو از دانش کلام را ارائه می کند - واکاوی «نسبت و تأثیر و تأثر دانش کلام اسلامی با سایر علوم و رشته های علمی خصوصاً علوم انسانی» است. نوشتار حاضر تلاش کرده است دو گونه از این معرفت را در اختیار پژوهشگران قرار دهد؛ از سویی به انواع روابط پردازد و از سوی دیگر این حوزه معرفتی را با نگاهی متاخر از نگاه پیشین مورد واکاوی قرار دهد. در محور اول ضمن تصویر دو نقش تعارضی و تعاضدی، سه نوع رابطه تعاضدی کلان (روشی، گزاره ای و مبدائی) بر اساس مؤلفه ها و عناصر علم ارائه شد که در درون خود گونه هایی از روابط را جای داده اند که اقسام سه گانه رابطه زیر از این دست می باشد: الف) تولیدی و مصرفی؛ ب) دیالوگی؛ ج) انسجامی، تصحیحی و تعمیقی در ترابط گزاره ای. در محور دوم با امعان نظر در این حوزه معرفتی، اموری مانند اهمیت ضرورت پژوهش، پرسش های اصلی و فرعی، قلمرو، پیشینه و جایگاه و در نهایت ساختار منطقی در راستای انجام طرح های پژوهشی ارائه شد و تأسیس رشته ای با عنوان «فلسفه علم کلام» پیشنهاد گردید.

واژگان کلیدی: فلسفه مضاف، فلسفه علم کلام، علم کلام، علوم انسانی، علوم تجربی، رابطه مبنایی،

رابطه دیالوگی.

* دانشیار گروه کلام اسلامی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. tarkhan@iict.ac.ir

بحث درباره «نسبت دانش کلام اسلامی با سایر علوم و رشته‌های علمی خصوصاً علوم انسانی» از بحث‌های فلسفه علم کلام و از سنخ معرفت درجه دو به شمار می‌آید. فلسفه در گذر ایام کاربردها و معانی مختلفی داشته است (ر.ک: صلیبا، ۱۹۷۸م، ج ۲، ص ۱۶۰-۱۶۵). گاهی با شمول نسبت به حکمت نظری (علم الهی، ریاضی و طبیعی) و عملی (علم اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن) به معنای مطلق دانش بود (ر.ک: همان، ص ۱۶۰). زمانی دیگر معنای خاص یافته و در مقابل طبیعیات و ریاضیات به علمی اطلاق شده است که از احکام کلی و عوارض ذاتی موجود بما هو موجود بحث می‌کند. فلاسفه از این علم به فلسفه اولی* یاد کرده‌اند (صدرالمتالهین، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۴-۲۵ / طباطبایی، [بی تا] ص ۶).

اخیراً در میان اندیشمندان، اصطلاح «فلسفه مضاف» به فراوانی به کار می‌رود. اگرچه درباره معنای آن اختلافاتی به چشم می‌خورد، می‌توان آن را شاخه‌ای از فلسفه مطلق** دانست و آن را این گونه تعریف کرد: «معرفت دستگاہوارحاصل از مطالعه فرانگر-عقلانی یک علم یا چند علم هم‌وند -مانند علوم انسانی- یا یک «امر دستگاہوارانگاشته» یا مجموعه امور هم‌وند -مانند حقایق یا اعتباریات- برای دستیابی به احکام کلی مضاف‌الیه و مسائل ذاتی آن» (رشاد، نشست علمی در تاریخ ۱۳۹۵/۷/۲۹ و ۱۳۸۵، ص ۸).

مسائل فلسفه مضاف به رشته‌های علمی بر اساس برخی توضیحات عبارت‌اند از: ۱. شناسایی ماهیت دانش و چیستی آن؛ ۲. هندسه و قلمرو و ساختار دانش و بیان مهم‌ترین مسائل آن؛ ۳. معناشناسی مفاهیم کلیدی دانش؛ ۴. روش‌شناسی و کشف رویکردها و رهیافت‌های دانش؛ ۵. مباحث معرفت‌شناختی دانش مانند چگونگی توجیه و اثبات گزاره‌ها و بیان سرشت (واقع‌نمایی یا

* ارسطو اولین کسی است که فلسفه اولی را بر علم الهی اطلاق کرده است. بوعلی آن را بر علمی که موضوعش موجود مطلق بما هو موجود مطلق است، به کار برده و فلسفه الهی را که درباره شناخت خدا بحث می‌کند، به عنوانی جزئی از آن دانسته است (ر.ک: صلیبا، ۱۹۷۸م، ج ۲، ص ۱۶۲).

** مقصود از فلسفه مطلق -در مقابل فلسفه‌های مضاف- همان فلسفه اولی و علم اعلی است که موضوع آن «موجود بما هو موجود» است. البته تفاوت‌هایی بین فلسفه‌های مضاف و فلسفه اولی (کلی و مطلق) وجود دارد؛ مانند اعم بودن موضوع فلسفه مطلق نسبت به همه علوم، رجوع محمولات آن به موضوعش، مقصود لذاته بودن آن، «آتی» بودن برهان‌های آن (ر.ک: رشاد، ۱۳۸۵، ص ۸).

ابزاران گاری) آنها؛ ۶. پیش فرض ها و مبادی علمی و غیر علمی (تبیین روان‌شناختی و جامعه‌شناختی) دانش و رفتار جمعی و تأثیرگذار عالمان؛ ۷. غایت و کارکرد و پیامدهای فردی و اجتماعی دانش؛ ۸. مطالعه تطبیقی گرایش‌های مختلف دانش؛ ۹. نسبت و مناسبات دانش با علوم و رشته‌های علمی همگون و مرتبط (بیان تأثیر و تأثر آنها بر یکدیگر)؛ ۱۰. آسیب‌شناسی و کشف بایسته‌های دانش (ر.ک: خسروپناه، ۱۳۸۵، ص ۱۸۷).

فلسفه ان‌گاه که به «علم کلام اسلامی» اضافه شود، از نظر هویت معرفتی در دایره فلسفه مضاف به دانش -نه فلسفه مضاف به امور- قرار گرفته و عبارت خواهد بود از علمی که با نگاهی فرانگر عقلانی درباره دانش کلام اسلامی بحث می‌کند و مسائل ده‌گانه فوق را در این حوزه دانشی واکاوی می‌کند؛ از این رو سخن‌گفتن از ترابط علم کلام با علوم دیگر، یکی از مباحث فلسفه مضاف به دانش کلام به شمار می‌آید.

درجه دو بودن به معنای نگاه بیرونی به معرفت و همسان با تعبیر «معقول ثانی» می‌باشد. ثانی بودن به معنای اول نبودن است و به معرفتی اطلاق می‌شود که از طریق نسبت‌سنجی به دست می‌آید. این نسبت‌سنجی‌ها خود می‌توانند متعدد باشند و از این جهت مانند معقول ثانی که می‌تواند منطقی یا فلسفی باشد، می‌توانند مراتبی داشته باشند. موضوع این نوشتار از سنخ معرفت درجه دو می‌باشد؛ اما به دو گونه آن با دو لحاظ و نگاه پرداخته شده است:

۱. مرتبه اول: رابطه علم کلام با سایر علوم

همان گونه که بیان شد، تبیین رابطه علم کلام با سایر علوم یکی از محورهای مباحث فلسفه علم کلام به شمار می‌آید؛ اما پیش از پرداختن به آن توجه به نکات زیر ضروری است:

الف) علم کلام عهده‌دار توضیح، استدلال و دفاع از عقاید دینی می‌باشد. این علم در گذشته شامل مسائل حوزه خداشناسی و معادشناسی و نبوت و امامت‌شناسی می‌شده و امروزه به جهت طرح پرسش‌های جدید در انسان‌شناسی و دین‌شناسی، مسائل گسترده‌تری را به خود اختصاص داده است (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۵، ج ۲۴، ص ۲۸۴-۲۸۷ / سبحانی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۵-۱۰ / خسروپناه، ۱۳۹۰، ص ۳۳-۳۹).

ب) مراد از دانش و علم در این نوشتار، مجموعه‌ای از گزاره‌ها (خمینی، ۱۴۲۱ق، ص ۷ پاورقی/ عراقی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۳۱) یا مجموعه‌ای از مسائل (سبحانی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱) یا مرکب از نظریه‌هایی است که مناسبتی بین آنها در نظر گرفته شود. به این معنای علم اصطلاحاً دیسپلین (Discipline) گفته می‌شود و در مقابل اصطلاح دیگری از علم قرار دارد که در آن اصطلاح علم به معنای دانستن است.

ج) اگرچه پرداختن به رابطه میان علم کلام و همه علوم همگن و غیر همگن می‌تواند محور پژوهش اندیشمندان قرار گیرد، نسبت‌سنجی بین علم کلام و علوم انسانی به معنای عام (دانش‌هایی که در بردارنده قضایا و قیاسات «تبیینی» اخباری، «تکلیفی» الزامی و «ترجیحی» ارزشی معطوف به بینش‌ها، منش‌ها، کشش‌ها و کنش‌های فردی و اجتماعی ادیان در وضعیت‌های گوناگون و ظروف مختلف حیات انسانی است)، خاص (علوم انسانی تجربی) (ر.ک: فروند، ۱۳۷۲، ص ۳۳/ سروش، ۱۳۷۳، ص ۱۱) یا اخص (علوم رفتاری-اجتماعی) (برای آگاهی از این تعاریف، ر.ک: ترخان، ۱۳۹۶، ب، ص ۷۳-۱۰۷) از اولویت برخوردار است.

د) بی‌گمان ارتباط علوم با همدیگر را می‌توان در قالب دو نقش تعارضی و تعاضدی و برای رابطه تعاضدی، ناظر به مؤلفه‌ها و عناصر علوم شقوقی را تصویر کرد؛ زیرا ترابط بین علوم را می‌توان با عناصر رکنی و غیر رکنی دانش‌ها لحاظ کرد. مقصود از عناصر رکنی عناصر و متغیرهای مولد و ماهیت‌ساز همچون «مبادی»، «موضوع»، «مسائل»، «روش»، و «غایت» و مراد از عناصر غیر رکنی متغیرهای غیر مولد همچون «کارکردها»، «هندسه معرفتی»، «قلمرو»، «هندسه صوری»، محیط تکون و... علم می‌باشد. از دسته اول به «عناصر تکون‌بخش» یا «مؤلفه‌ها» و از دسته دوم به «عناصر تابع» یا «مختصه‌ها»ی علم تعبیر شده است (رشاد، ۱۳۹۵، ص ۲۰).

ه) از آنجایی که توضیح برخی رابطه‌ها مانند رابطه در موضوع در دل رابطه‌های دیگر تبیین می‌شود، در زیر به برخی ترابط فوق‌الذکر اشاره می‌شود:

۱-۱. رابطه روشی

بر اساس آرای معرفت‌شناختی خاصی که مقدم بر فلسفه، تجربه و نقل می‌باشند و استقرا یا

تواتر یا قیاس را حجیت و اعتبار می‌بخشند (ر.ک: سروش، ۱۳۷۵، ص ۴۷۰)، روش واحدی برای علوم تصور می‌شود. بی‌گمان رد یا قبول مسائلی که از روش واحدی استفاده می‌کنند و از چنین رابطه‌ای برخوردارند، به یک میزان خواهد بود؛ برای مثال اگر در علمی وجود تاریخی غزالی در عین نقل متواتر مورد پذیرش قرار نگیرد، فقط وجود غزالی انکار نشده، بلکه بالملازمه قبول وجود تاریخی پیامبر و قرآن را که به تواتر متکی اند در بوته تردید و انکار افکنده شده است (سروش، ۱۳۷۵، ص ۴۶۸).

این رابطه اگرچه فی‌الجمله مورد پذیرش است، نباید وقوع خطا از ناحیه تعیین مصادیق علوم برخوردار از وحدت روشی را ساده انگاشت. تاریخ علم گزارش می‌دهد که در دوره‌ای روش عقلی به عنوان روش پژوهش در طبیعیات به شمار می‌آمده است و در مقابل در دوره‌ای دیگر گمان بر این بوده که تنها روش علمی، روش تجربی است و با این روش می‌توان در مباحث فلسفی نیز داوری کرد؛ در حالی که روش فلسفه، عقلی است و روش علوم طبیعی، تجربی می‌باشد؛* از این رو همان گونه که با روش عقلی نباید سراغ طبیعیات رفت، با روش تجربی هم نمی‌شود سراغ مباحث فلسفی رفت. البته پرواضح است که ممکن است از جهات دیگر ارتباطی بین این علوم باشد؛ برای مثال علوم طبیعی در مبادی خود به فلسفه نیازمندند و فلسفه نیز گاهی از علوم طبیعی بهره می‌برد؛ زیرا ممکن است کشفیات تجربی موضوعی را برای یک حکم فلسفی درست کنند (ر.ک: سبحانی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۲۵۶-۲۶۱).

علم کلام از این جهت مانند فلسفه نیست و از علوم چند روشی به شمار می‌آید. اگرچه اصل اولی در علم کلام استفاده از عقل است، از آن جهت که غرض تعیین‌کننده روش است و غرض متکلم، دفاع از اصول دین می‌باشد، گاهی بهره‌بردن از تجربه و تاریخ نیز لازم است؛ برای نمونه متکلم آن‌گاه که از کلی امامت بحث می‌کند، از عقل، ولی زمانی که تاریخ آن و حادثه سقیفه را بررسی می‌کند، از تجربه و تاریخ بهره می‌گیرد. به بیانی دیگر علم کلام گاهی در صدد دین‌شناسی تحقیقی و اثبات موضوعات و مبادی دیگر علوم دینی است و زمانی ارشاد مسترشدان و الزام

* تجربه برای موجه‌سازی خود به قیاس نیاز دارد، زیرا روش تجربی بر اساس استقرای ناقص است و اگر بخواهد مفید کلیت و ضرورت - به عنوان دو شرط اساسی گزاره علمی و قانونی - باشد، باید قیاسی شکل گیرد که کبرای آن از عقل به دست می‌آید؛ اما باید توجه داشت که این نیازمندی غیر از وحدت روشی است.

معاندان و دفاع از اصول و عقاید دینی را مد نظر دارد. در مورد اول و دوم باید از استدلال مفید یقین استفاده کند که از نظر صورت باید قیاس یا استقرای تام و معلل و از نظر ماده باید برهانی باشد و برای تحقق هدف سوم و چهارم علاوه بر آنها می‌تواند از روش‌های دیگر مانند تمثیل، خطابه، جدل، شعر و اقسام روش‌های عقلی و نقلی حتی تجربی، تاریخی استفاده کند (ر.ک: جبرئیلی، ۱۳۸۹، ص ۴۳-۴۴). بر این اساس علم کلام می‌تواند با علوم دیگر وحدت روشی داشته باشد و چنین رابطه‌ای را میان آن و سایر علوم تصویر کرد.

۱-۲. رابطه گزاره‌ای

رابطه بین دو علم گاهی گزاره‌ای است؛ یعنی مسائل دو علم با همدیگر در ارتباطند که خود انواعی دارد. مسائل یک علم زمانی مبنای مسائل علم دیگر قرار می‌گیرند - به این نو رابطه در عنوان جداگانه‌ای خواهیم پرداخت - و گاهی نیز وجوه دیگری از رابطه را به نمایش می‌گذارند که در زیر اشاره می‌شود:

الف) رابطه تولیدی و مصرفی

برخی معرفت‌های بشری با همدیگر رابطه تولید و مصرفی دارند؛ به این معنا که مسئله‌ای را علم خاصی تولید و علم دیگر از آن مصرف می‌کند؛ برای نمونه علم مدیریت یک علم مصرف‌کننده است؛ زیرا قوانین را از روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد و غیره می‌گیرد و به هم می‌پیوندد و نحوه صحیح مدیریت را از آنها استنتاج می‌کند (ر.ک: سروش، ۱۳۷۵، ص ۳۸۷-۳۹۲). بین علم کلام و سایر علوم نیز این نوع رابطه وجود دارد. علم کلام را می‌توان از سویی تولیدکننده و از سویی دیگر مصرف‌کننده به شمار آورد؛ مثلاً علم کلام مسئله حسن و قبح عقلی را تولید و علم اصول فقه آن را مصرف می‌کند و علمی مانند فلسفه براهینی را تولید می‌کند که علم کلام آنها را مصرف کرده، از آنها بهره می‌برد.

وجود چنین رابطه‌ای بین علم کلام و علوم انسانی تجربی نیز قابل انکار نیست؛ منتها این رابطه محدود و فی‌الجمله است (ر.ک: سبحانی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۲۷۰-۲۷۱) که در رابطه دیالوگی بدان اشاره خواهد شد.

ب) رابطه دیالوگی

مقصود از رابطه دیالوگی آن است که یک علم برای علم دیگر سؤال جدیدی را پدید آورد و به صورت پرسش و پاسخ با همدیگر مرتبط باشند. این رابطه منطقی یک رابطه تولید و تولدی مانند رابطه پدر و فرزندی یا خویشاوندی نیست. پرسش‌ها منطقی‌تر از پدیده‌ها نیستند و به یک پرسش می‌توان پاسخ‌های مثبت و منفی بسیاری دارد؛ از این رو ممکن است رابطه بین دو دوست باشد که در خویشاوند نباشند (ر.ک: سروش، ۱۳۷۵، ص ۴۱۹)؛ مثلاً پدیده بیمه و بانکداری و همچنین پیوند اعضا یا پرورش جنین در بیرون از رحم که حاصل و دستاورد علوم انسانی و طبیعی می‌باشد، پرسش‌های جدیدی را در علم فقه موجب شده که پاسخ بدان‌ها حجم زیادی از مباحث نو را وارد علم فقه کرده است.

وجود چنین رابطه‌ای بین علوم انسانی و دین و مدافع آن یعنی علم کلام قابل انکار نیست. امروزه از ناحیه علوم انسانی جدید پرسش‌ها و شبهات زیادی در باب منشأ پیدایش دین، یا فردی بودن دین و... مطرح شده که علم کلام بدان‌ها پاسخ می‌دهد. در هر حال توجه به این نکته حائز اهمیت است که از جهات مختلف این رابطه، محدود و فی‌الجمله است نه بالجمله. اولاً ممکن است تولید پرسش ناظر به علم خاصی باشد، نه همه علوم؛ ثانیاً در همان علوم هم که چنین رابطه‌ای وجود دارد، تأثیرگذاری‌ها بالجمله نیست؛ لذا در مواردی که علوم تجربی پرسش خاصی را برای علوم دینی ایجاد می‌کنند، این چنین نیست که فهم شریعت را دگرگون کنند، بلکه با حفظ معرفت‌های قبلی به پاسخ اقدام می‌شود (ر.ک: سبحانی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۲۶۸-۲۷۰).

ج) رابطه انسجامی، تصحیحی و تعمیقی

گاهی معرفتی زاینده یا مؤید معرفت دیگر یا هم‌روش با آن یا وام‌دهنده به آن نمی‌باشد؛ اما انسجام معرفت‌ها در حوزه‌های مختلف معرفتی و عدم نفی همدیگر بر اساس یک نظریه واحد معرفت‌شناسی می‌باشد (ر.ک: سروش، ۱۳۷۵، صص ۴۱۰-۴۱۶ و ۴۷۰-۴۷۳).

بی‌گمان یکی از نقاط تلاقی دین و علوم تجربی در مسائلی است که به نظر می‌رسد بین آنها تعارض وجود دارد. در این گونه موارد، علم کلام به عنوان مدافع دین می‌تواند در تصحیح

نظریه‌های علوم انسانی و حل تعارض ابتدایی نقش‌آفرینی کند. بر اساس مباحثی که در جای خود درباره رابطه علم و دین مطرح شده است، اولاً در مواردی که گمان تعارض و تنافی وجود دارد، علوم تجربی می‌توانند نقش معرفتی یا تعمیقی در دین و مدافع آن یعنی علم کلام داشته باشند (ر.ک: سبحانی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۲۶۱-۲۶۸) و برداشت از دین را تصحیح کنند؛ برای نمونه یکی از مسائلی که امروزه مورد مطالعه است، مقایسه داده‌های قرآن و عهدین است. وجود تعارض در بخش‌هایی از قصص قرآن با داستان‌های «عهدین» [مانند داستان طوفان نوح علیه السلام، «خروج» حضرت موسی علیه السلام و...] و برخورد قرآن و عهدین با دانش نو در زمینه‌های مختلف آفرینش زمین و آسمان و... متکلمان ادیان را واداشته است که با استفاده از دانش‌های جدید بشری از گزاره‌های دینی خود دفاع کنند یا در صورت خرافاتی بودن، از آنها دست بردارند و در صدد تصحیح اعتقادات خود باشند.

ثانیاً درباره نقش علم کلام در علوم انسانی رایج‌گفتنی است که این علوم به جهت ابتدا بر مبانی سکولار گاهی نظریه‌هایی را مطرح می‌کنند که متعارض با دین اسلام به نظر می‌آید. علم کلام می‌تواند با تأثیر بر مبانی این علوم در حل تعارض ابتدایی نقش‌آفرینی کند.

۳-۱. رابطه مبدائی

برخی علوم ابزار، مقدمه و مبنا برای علوم دیگر به شمار می‌آیند؛ همانند نقش علم منطقی نسبت به علوم عقلی و نقش قواعد عربی برای فهم کتاب و سنت. علوم می‌تواند مقدمه علم دیگر به شمار می‌آیند، در واقع تأمین‌کننده مبادی تصویری و تصدیقی آن علم می‌باشند. مبادی تصویری به معنای تعاریف اشیایی است که در علم به کار برده می‌شوند. این اشیا یا موضوع علم یا جزء موضوع یا جزئی ذیل آن موضوع یا عرض ذاتی موضوع‌اند. مبادی تصدیقیه نیز مقدماتی‌اند که تأمین‌کننده تصدیق می‌باشند؛ اعم از اینکه متعلق تصدیق، هلیه مرکبه باشد یا هلیه بسیطه؛ به بیانی دیگر سخن‌گفتن از وجود موضوع و اثبات آن به مبادی تصدیقیه مربوط است و همچنین مبادی تصدیقیه مقدماتی‌اند که قیاسات علم از آنها تالیف شده است (ر.ک: ترخان، ۱۳۹۶، ب، ص ۳۳-۴۴).

تفاوت رابطه مبنایی با رابطه‌های دیگر مانند روشی، انسجامی و دیالوگی روشن است و با رابطه

تولیدی نیز در آن است که در رابطه مبنایی گزاره به دست آمده در علم اول، مسئله‌ای از مسائل علم دوم نیست؛ اما در رابطه تولیدی و مصرفی علی رغم جدایی این دو علم از یکدیگر، از آن گزاره در علم دیگر به عنوان مسئله استفاده می‌شود.

شایسته است ضمن توجه به این نکته که رابطه مبنایی نیز همانند سایر رابطه‌ها گسترده و بدون محدودیت نیست (سبحانی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۲۷۱-۲۷۳)، در ادامه به علمی که مبنای علم کلام‌اند و علم کلام مبنای آنها به شمار می‌آید، اشاره شود:

الف) نقش مبدائی برخی علوم برای علم کلام

از آنجایی که علم منطق قوانین تفکر صحیح و روش‌های استدلال را بیان می‌کند و علم کلام نیز علمی نظری و استدلالی است، علم منطق از مبادی ضروری علم کلام خواهد بود. به همین جهت برخی متکلمان اسلامی در آغاز رساله‌های کلامی خود به طور گسترده یا مختصر به مباحث منطق پرداخته‌اند.

معرفت‌شناسی نیز علمی است که درباره معرفت بحث می‌کند و مسائلی چون حقیقت شناخت، واقع‌نمایی علم، ابزار معرفت، توانایی انسان بر شناخت واقعیت و... را بررسی می‌کند. بسیاری از گزاره‌های کلامی اخباری، واقع‌نما و حکایتگر از خارج می‌باشند. به همین جهت، معرفت‌شناسی نیز از مبادی ضروری علم کلام خواهند بود و برخی متکلمان در مباحث کلامی خود مباحثی از سنخ معرفت‌شناسی را طرح کرده‌اند.

فلسفه نیز از جمله علمی است که از جهاتی علم کلام بدان وابسته است؛ زیرا این علم از احوال وجود مطلق بحث می‌کند و به جهت عمومیت موضوعش عهده‌دار مبادی تصویری و بسیاری از مبادی تصدیقیه علوم دیگر و از جمله علم کلام است. فلسفه هستی‌شناسی و علم تجربی جزءشناسی است و اثبات و تبیین ماهیت این جزء بر عهده فلسفه می‌باشد؛ همان گونه که فلسفه عهده‌دار اثبات وجود کم منفصل (عدد) به عنوان موضوع علم ریاضیات و کم متصل -مانند مثلث- به عنوان موضوع علم هندسه است.

علم کلام در اثبات موضوعش نیازمند فلسفه است؛ زیرا موضوع علم کلام خدا و صفات ذات و فعل اوست و حتی اگر اصل اثبات خدا را بدیهی بدانیم که نیازی به برهان و استدلال ندارد،

صفاتش نظری است و به اثبات نیاز دارد.

متکلمان نیز برای اثبات وجود خدا و صفاتش از براهینی بهره بردند که مبتنی بر مباحث فلسفه اولی است. به همین جهت برخی گفته‌اند اصولی مانند «اصالة الوجود»، «اشتراک الوجود»، «اتحاد جوهر العاقل والمعقول»، «بسیط الحقیقة کلّ الاشیاء»، «الحركة الجوهریه»، «فعلیة کلّ مرکب بصورته لا بمادته»، «النفس جسمانیة الحدوث روحانیة البقاء»، «اتحاد العلة مع المعلول بالحمل الحقیقی والریقی»، «النفس فی وحدتها کلّ القوی» و «انّ العلم لا جوهر ولا عرض وانّما هو نحو من الوجود» که در حکمت متعالیه مورد پذیرش واقع شده‌اند، در حل بسیاری از عقاید اسلامی دخالت دارند (ر.ک: همو، ۱۴۲۵ق، ج ۴، ص ۳۷۳)؛ برای نمونه برهان محقق طوسی بر اثبات وجود خدا این است: «الموجود ان كان واجبا فهو المطلوب والا استلزمه، لاستحالة الدور و التسلسل» (علامه حلی، ۱۳۸۲، ص ۷). فهم صحیح این برهان مبتنی بر آگاهی از وجوب و امکان ذاتی و نیز براهین امتناع دور و تسلسل است که از مباحث فلسفه اولی می‌باشند.

بهره‌مندی از برهان امکان و وجوب و امکان حدوث ماده برای اثبات وجود خدا (ر.ک: سبحانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۶۱-۷۹) همچنین تبیین عمیق و دقیق صغرای برهان حدوث که از براهین مشهور متکلمان بر اثبات وجود افریدگار است، با استفاده از اصل حرکت جوهری که از اندیشه‌های ابتکاری صدرالمتألهین به شمار می‌رود (همو، ۱۴۲۵ق، ج ۵، ص ۵۸). همچنین اثبات علم پیشین خداوند به موجودات با استفاده از اصولی مانند بسیط الحقیقة کلّ الاشیاء و لیس بشیء منها (همان، ص ۶۰) میسر می‌شود.

اثبات توحید ذاتی (بساطت و احدیت ذات خداوند) و نیز توحید صفاتی (عینیت صفات با ذات و با یکدیگر)، با استمداد از اصولی مانند اصالت وجود، اشتراک وجود می‌باشد (ر.ک: همو، ۱۴۱۹ق، ص ۳۱۱-۳۱۴).

علوم تجربی نیز از علوم مبنایی برای علم کلام به شمار می‌آیند و در نقش تأمین‌کننده مبادی تصدیقیه علم کلام ظاهر می‌شوند؛ یعنی برخی استدلال‌های کلامی با استمداد از دانش تجربی می‌باشد؛ برای نمونه یکی از راه‌هایی که برای اثبات علم پیشین خداوند نسبت به موجودات پیشنهاد شده است، «اتقان» و «احکام» افعال خداوند است. عالم آفرینش بر پایه اتقان و نظم دقیق و شگفت‌آوری استوار است. بخشی از این مطلب اگرچه با مشاهده معمولی نیز به دست می‌آید،

شکی نیست که دانش‌هایی چون زیست‌شناسی، هیئت، فیزیولوژی و مانند آن نقش مؤثری در پرده‌برداری از این واقعیت دارد و متکلم این اصل علمی را صغرای قیاس خود قرار داده، با انضمام یک اصل بدیهی عقلی (اتقان و نظم در فعل، بدون علم و آگاهی فاعل، معقول نیست) دلیل کلامی خود را استوار می‌سازد (ر.ک: همو، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۱۷). همچنین یکی از براهین اثبات صانع برهان نظم است که در قرآن و روایات اسلامی بدان توجه بسیار شده است. در این باره نیز علوم تجربی کار ساز بوده و کلام را یاری می‌رسانند (ر.ک: همان، ص ۳۳-۶۱).

در بحث‌های مربوط به کارکرد دین و دینداری، فلسفه و غایت احکام دینی که از مباحث کلامی است، نیز علوم تجربی در بسیاری از قسمت‌ها پرده از حکیمانه و عالمانه و عادلانه بودن دستورهای دینی (افعال الهی) برداشته‌اند و در پاسخ به شبهات، می‌توانند مبادی استدلال‌های کلامی را تأمین کنند؛ برای مثال با استفاده از علوم پزشکی و حتی روان‌شناسی می‌توان آثار سودمند فریضه روزه را بر جسم و روان شخص معلوم و از حکیمانگی آن دفاع کرد (ر.ک: ربانی گلپایگانی، ۱۳۷۲، ب، ص ۱۰۶-۱۱۵).

ب) نقش مبدائی علم کلام برای برخی علوم

اگرچه به طور کلی می‌توان ادعان کرد که باور به خدا به عنوان دستاورد علم کلام، مایه تکامل علوم است و تاریخ هم بر این نکته گواهی می‌دهد و همچنین مسائل فراوانی از علوم انسانی مبتنی بر مباحثی همچون بحث از جایگاه عقل، بحث از سکولاریسم و نیاز بشر به دین و... است که در علم کلام مورد بررسی قرار می‌گیرند، باید به طور خاص به علومی اشاره کرد که علم کلام تأمین‌کننده مبادی آنها به شمار می‌آید. در زیر به عنوان نمونه به برخی از این علوم اشاره می‌شود:

الف) کلام مبنای اصول فقه

در ابواب مختلف اصول فقه، مانند حجیت ظواهر، تعارض و تراحم احکام، حجیت اجماع، برانت عقلی، علم اجمالی، مستقلات و ملازمات عقلیه و... به قواعدی نظیر حسن و قبح عقلی، قاعده لطف، قبح تکلیف مالا یطاق، حکیمانه بودن افعال خداوند استناد می‌شود که همگی از مسائل علم کلام می‌باشند (ر.ک: ربانی گلپایگانی، ۱۳۷۲، ب، ص ۱۰۶-۱۱۵).

ب) کلام مبنای فقه

اگرچه علومی مانند فلسفه، عرفان، علوم طبیعی و روان‌شناسی و... در پیدایش موضوعات جدید نقش‌آفرین‌اند، نیازی به آنها برای استنباط احکام شرعی نیست و فقیه برای استنباط نیازمند آشنایی با زبان عربی، اصول فقه، علم رجال است و اینها را می‌توان پایه استنباط به شمار آورد (سبحانی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۲۸۶).

درباره نیاز فقه به علم کلام باید گفت که فتوادادن فقیه بدون استمداد از کلام و به عبارت دیگر استنباط احکام بدون استفاده از علم کلام امکان‌پذیر نیست. یقیناً یکی از مبانی و پایه‌های فقه علم کلام است (همان، ص ۲۷۰). این نیازمندی گاهی در موضوع است؛ زیرا فقیه احکام فرعی مربوط به افعال مکلفان را بیان می‌کند؛ اما تا وجود مکلف و اصل تکلیف ثابت نشود، نوبت به فعل مکلف نخواهد رسید. اینکه شریعت وجود دارد و خداوند برای افراد بشر احکام و تکالیفی مقرر داشته است، اصل موضوع در علم فقه است؛ ولی بحث درباره حسن تکلیف و لزوم آن و لزوم بعثت انبیا، از مسائل علم کلام محسوب می‌شود.

زمانی دیگر نیازمندی علم فقه به علم کلام در منابع و مدارک احکام است. قرآن و سنت از عمده‌ترین منابع احکام فقهی است و بحث درباره حقایق قرآن و حجیت سنت از مسائل علم کلام است.

همچنین مسائلی مانند عصمت پیامبر در تلقی وحی، مصونیت قرآن از تحریف، مصونیت سنت از خطا، حجیت اجماع بر اساس قاعده لطف و حدس، حجیت قول امام نمونه‌هایی از مسائل کلامی مورد استفاده در فقه می‌باشند.

فقیه عقل را به عنوان منبع استنباط در موارد زیر به کار می‌گیرد: الف) براءت عقلی؛ ب) احتیاط؛ ج) مرجحات باب تزاحم یا تقدیم اهم بر مهم؛ د) ملازمات عقلیه. اما همه اینها فرع بر حجیت عقل است که در کلام ثابت می‌شود.

همچنین برای استفاده از ملاکات احکام در فقه، ابتدا باید در کلام این مسئله را که «ایا افعال الهی تشریعا و تکوینا معلل به اغراض هست یا خیر»، بررسی کنیم و اینکه ملاکات احکام تا چه میزان حجیت دارند، آیا عقل بشر می‌تواند تمام ملاکات احکام را به دست آورد، آیا بشر می‌تواند با «مقاصد الشریعه»، تشریح نماید، بدون این بحث‌ها نمی‌توان از ملاکات در فقه بهره جست.

برای استفاده از اضطرار در استنباط حکم، باید ابتدا مسئله مهم کلامی عدل اثبات شود. تا عدل ثابت نشود، فقیه نمی‌تواند احکام مضطر را که از ابتدا تا انتهای فقه کاربرد دارد، استنباط نماید (همو، «نیازمندی علم فقه به علم کلام» در: <http://tohid.ir/fa/index/articleview?aid=4751&cId=67>).

ج) کلام مبنای تفسیر

میان کلام و تفسیر در دو نقطه ارتباط وجود دارد:

۱) موضوع علم تفسیر، قرآن و کلام الهی است و مفسران با شیوه‌های مختلف و از جنبه‌های گوناگون درباره آن بحث می‌کنند. بدیهی است اثبات اینکه قرآن کلام الهی و معجزه جادوان خاتم پیامبران ﷺ است، بر عهده علم کلام است؛ بنابراین علم تفسیر نیز در موضوع خود به علم کلام نیازمند است.

۲) بخش مهمی از آیات قرآن به مباحث اعتقادی اختصاص دارد. روشن است تفسیر این قسم از آیات بدون بهره‌گیری از آموزه‌های علم کلام میسر نیست؛ مثلاً قرآن کریم می‌فرماید: «لَوْ كَانَتْ فِيهِمَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء: ۲۲). این همان برهانی است که در کلام و فلسفه از آن به «برهان تمناع» یاد شده است (سبحانی، ۱۳۹۱، ص ۱۸۴-۱۸۵)؛ از این رو معارف مبتنی بر علم کلام و علوم عقلی و برهانی می‌توانند کلید فهم قرآن باشند.

د) کلام مبنای اخلاق

ارتباط کلام و اخلاق را می‌توان از چند جهت مورد بررسی قرار داد:

اولاً پذیرش تمایز موضوعی و محمولی دو علم اخلاق نظری و فقه^{**} و تمایز محمولی در دو علم اخلاق عملی و فقه^{**} بسیاری از مبادی کلامی علم فقه، مبنای علم اخلاق نیز می‌باشند. ثانیاً اثبات یا انکار برخی از آنچه در کلام مطرح می‌شود، سرنوشت اخلاق را دگرگون می‌کند

^{**} موضوع اخلاق نظری بر خلاف موضوع فقه که افعال بیرونی مکلفان مانند نماز، روزه و... است، درباره صفات درونی آنها مانند شجاعت، بخل، حسد و... می‌باشد؛ همچنین محمول در اخلاق بر خلاف محمول در فقه که یکی از احکام پنج‌گانه واجب، حرام، مکروه، مستحب و مباح است، حَسَنٌ یا قَبِيحٌ می‌باشد.
^{**} گاهی موضوع اخلاق عملی با فقه یکی می‌شود؛ اما محمولشان قطعاً فرق دارد؛ مثلاً صدق، کذب، پیمان‌شکنی و عمل به پیمان خودش از موضوعات اخلاق عملی است که موضوع فقه هم هست؛ اما محمول‌ها فرق دارد.

و از این جهت تأثیر مهمی در آن دارد؛ برای نمونه مسئله ثبات اصول اخلاقی و عدم ثبات آن از مباحث مهم اخلاق است که با پذیرش حسن و قبح عقلی* باید به ثبات آن حکم کرد... اعتقاد به ثبات اخلاق بر اساس عقلی بودن حسن و قبح است؛ چون حسن و قبح مسئله‌ای ثابت و مطابق فطرت بشر است و فطرت بشر هم تغییر نمی‌کند؛ پس داورهای بشر در مورد زیبایی و نازیبایی کارها هم تغییر نخواهد کرد و از آنجا که انسان قرن بیستم همان انسان قرن اول است، اخلاق ثابت خواهد بود.

ثالثاً بی‌گمان کوشش عالمان اخلاق بر این است که حس مسئولیت را در انسان تقویت نموده، او را بر اتصاف و صفات پسندیده و انجام کارهای شایسته تشویق و از آلوده شدن به صفات ناپسند و ارتکاب کارهای ناشایست، بر حذر دارند. بدیهی است نیرومندترین عامل دست‌یافتن به این مقصود، اعتقاد به خدا و شناخت صفات جمال و جلال الهی و جهان پس از مرگ است. از این جهت در این آیات قرآن (علق: ۶ / حشر: ۱۹ / فاطر: ۱۵ / قیامت: ۵-۶). برای دستیابی به اهداف اخلاقی یادشده بر این گونه مسائل تأکید شده است؛ اما باید توجه داشت که این تصویر از نقش علم کلام در اخلاق تأثیر غیر مستقیم علم کلام است؛ زیرا کلام مستقیماً در پیدایی باورهای اعتقادی نقش آفرینی می‌کنند و چنین باورهایی تأمین‌کننده غایات و اهداف علم اخلاق خواهند بود.

ه) کلام مبنای علوم انسانی به معنای خاص یا اخص

بیان شد که فلسفه هستی‌شناسی و علم جزء‌شناسی است و اثبات و تبیین ماهیت این جزء بر عهده فلسفه می‌باشد؛ همچنین قابل انکار نیست که علوم تجربی به شبکه‌ای از باورهای فلسفی ناب، مانند اعتقاد به منطق، اعتقاد به قابل شناخت بودن جهان، اعتقاد و اتکا به تجربه در خبر دادن از جهان خارج، اعتقاد به قانونمندی جهان و باورهای فلسفی مندرج در منطقه سوم معرفت،**

* بحث درباره حسن و قبح افعال اگرچه تاریخ طولانی داشته، در سنت اندیشه اسلامی پیش از هر علمی در علم کلام طرح شده است. خاستگاه طرح این مسئله مباحثی بود که در باب صفات و افعال الهی در میان متکلمان درگرفت و سپس به علم اصول الفقه کشیده شد؛ البته برخی بر این اعتقادند که جایگاه اصلی این بحث در اخلاق و فلسفه اخلاق می‌باشد و اگر در علم کلام نیز بدان می‌پردازند، درحقیقت به این دلیل است که می‌خواهیم نسبت میان اخلاق بندگان و اخلاق خداوند را مشخص کنیم (شریفی، ۱۳۸۸، ص ۲۱-۲۵).

** این گونه مفاهیم، علمی (Science) نیستند و در عین حال از مفاهیم ناب متافیزیکی (عوارض وجود بماهو وجود) به شمار نمی‌آیند. به گواهی تاریخ علم، قبول یا رد این گونه مفاهیم چهره علوم تجربی رفتار را عوض کرده است (سروش، ۱۳۷۳، ص ۱۲۲-۱۲۳).

مانند تعاریف و تصاویر ارائه شده از انسان یا اصل سادگی و زیبایی قانون یا اصل توجه به کمیت به جای کیفیت (ریاضی گرایی) یا اصل ماشین پنداشتن همه جهان و نفی غایت وابستگی دارند. اما از آنجایی که علم کلام مورد پذیرش بسیاری از متکلمان عقلی و نقلی است (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۱۴۹-۱۵۰ و ۱۳۸۲، ج ۳، صص ۶۱ و ۹۵ و ج ۱۳، ص ۲۳۳-۲۳۴ / ربانی گلپایگانی، ۱۳۷۲، الف، ص ۹۴-۹۸)، می تواند عهده دار همان نقش فلسفه باشد. مبنای این سخن آن است که عقل اگرچه در برخی امور مانند لزوم ارسال رسل و... مستقل است، اما خود اعتراف می کند که در بسیاری موارد مستقل نیست و به قرآن و سنت (نقل یقینی و کاشف قطعی از وحی) به مثابه دفترچه راهنما نیاز دارد. بر این اساس می توان کلام اسلامی را که از منبع وحی نیز بهره می برد، عهده دار تبیین مبادی تصویری و تصدیقیه علوم دانست.

کلام اسلامی با تأثیرپذیری از وحی الهی از آن جهت که انسان را موجودی ابدی و حی متأله و دارای دو بعد مجرد و بدن مادی می داند، تعریفی از موضوع علوم انسانی ارائه می کند که با تصویر پارادایم های موجود اعم از اثباتی، تفسیری و انتقادی و... از انسان متفاوت است (توضیح این در ادامه خواهد آمد). این به تفاوت در اهداف، روش ها* و صبغه های متفاوتی می انجامد و در نتیجه منابع، مسائل و یافته های علوم متفاوت خواهد شد. در واقع چنین نوع نگاهی به موضوع علوم انسانی، آثار و برکات فراوانی در تعیین روش، هدف و غایت و نظریه های علوم انسانی در پی خواهد داشت و نظریه ها، احکام، ارزش ها و مسائل متفاوتی در علوم انسانی تولید می کند.

۲. مرتبه دوم: درباره حوزه معرفتی تراپظ کلام با علوم دیگر

بیان شد که بحث درباره تراپظ، معرفتی از سنخ معرفت درجه دو را تولید خواهد کرد؛ اما زمانی که درباره این حوزه معرفتی بحث شود، حاصل آن معرفتی است که به یک مرتبه از مرتبه پیشین، متاخر خواهد بود. این معرفت اطلاعاتی درباره اهمیت و ضرورت، اصلی و فرعی، قلمرو، جایگاه

* مبنای این نگرش آن است که تمایز روش ها به تمایز موضوعات است؛ لذا اگر موضوع علم امر طبیعی باشد، از عقل تجربی و روش تجربی و اگر مجرد باشد، به تناسب میزان تجرد از روش عقلی (عقل نیمه تجربی - نیمه تجریدی در علم ریاضی و عقل تجریدی کلامی در الهیات و عقل تجریدی فلسفی در فلسفه و عقل ناب در عرفان نظری - بهره برده می شود.

و ساختار حوزه معرفتی ترابط بین دانش کلام اسلامی با سایر رشته‌های علمی (به عنوان یک حوزه محض معرفتی - پژوهشی) را در راستای انجام طرح‌های پژوهشی ارائه می‌دهد. در زیر به اهم این مباحث اشاره می‌شود:

۱-۲. اهمیت و ضرورت پژوهش در حوزه معرفتی ترابط کلام با علوم دیگر

اهمیت و ضرورت نظری و کاربردی این حوزه معرفتی را باید از ناحیه فواید و کارکردهای فراوانی که بر آن مترتب است، جست‌وجو کرد. بی‌گمان تبیین تأثیرپذیری علم کلام از علوم دیگر زمینه‌ای را برای ایجاد تحول در دانش کلام فراهم خواهد کرد و همچنین تبیین تأثیرگذاری این دانش بر علوم دیگر عامل مهمی برای دستیابی به علوم اسلامی می‌باشد.

ضرورت پرداختن به این حوزه معرفتی آن‌گاه که علوم انسانی را مورد امعان نظر قرار دهیم، دو صد چندان است؛ از آن رو که علوم انسانی حائز کارکردهای مهمی در تمدن‌سازی می‌باشد و وضعیت فعلی این علوم زمینه‌ساز تمدن اسلامی نیست.

بدون تردید، تمدن‌ها بر پایه علوم انسانی شکل می‌گیرند؛ زیرا هر تمدنی مبتنی بر فرهنگ، اقتصاد، سیاست، اخلاق، قدرت نظامی و... می‌باشد و همه این امور به تئوری‌های علوم انسانی وابسته‌اند. به بیانی دیگر هر تمدن از دو بخش نرم افزار و سخت‌افزار تشکیل می‌شود. بخش نرم‌افزاری تمدن یعنی سبک زندگی همان بعد حقیقی تمدن است و بخش سخت‌افزاری آن از قبیل علم، اختراع، اقتصاد، سیاست، اعتبار بین‌المللی و نظایر آن، وسایل و ابزارهای هستند برای دستیابی به آن بخش حقیقی (ر.ک: خامنه‌ای، ۱۳۹۱/۰۷/۲۳ و ۱۳۸۵/۱۱/۰۲). وابستگی و بلکه ابتدای سبک زندگی به علوم انسانی واضح می‌باشد. وابستگی بخش سخت‌افزاری نیز از آن جهت است که آنها تابع تعیین حرکت، مسیر و مقصد یک جامعه و نیز تنظیم برنامه‌های حوزه‌های مختلف می‌باشند که با علوم انسانی و فرمول‌های به‌دست‌آمده از آن میسر است.

از سویی دیگر علوم انسانی رایج در موضوع، روش و غایت سکولار می‌باشند. انسان دخیل

در موضوع این علوم، مادی انگاشته شده و خودبنیاد است و جای خدا نهاده می‌شود.* پارادایم‌های مختلف بر اساس چارچوب‌های نظری مورد پذیرش خود، عناصر خاصی را در این موضوع مطرح کرده‌اند که تفاوت‌های مفهوم‌شناختی و وجودشناختی با انسان‌شناسی اسلامی دارد. بر اساس پارادایم پوزیتیویستی، انسان موجودی منفعت‌طلب و عقلانی تصویر می‌شود که بسان پدیده‌های طبیعی و به صورت جبری و غیر مختارانه، در برابر نیروهای بیرونی، از خود عکس‌العمل نشان می‌دهد. در پارادایم تفسیری، انسان‌ها موجود اجتماعی، برخوردار از آگاهی و اختیار، اعتبارساز و معناآفرین می‌باشند که پیوسته فهمی از دنیای خود دارند. در پارادایم انتقادی، انسان‌ها افرادی خلاق، انطباق‌پذیر و دارای قابلیت‌های ناشناخته می‌باشند که با فریب و استثمار به دام افتاده‌اند (ر.ک: ایمان، ۱۳۸۸، ص ۸۱-۸۷). این در حالی است که پارادایم اسلامی صورت‌بندی شده بر اساس انسان‌شناسی کلامی، چهار عنصر کلیدی فطرت، عقل و عقلانیت، اراده و اختیار و هدایت و ضلالت را در موضوع علوم انسانی دخیل می‌داند که تلقی از ویژگی‌های مطرح شده و انحصار بر آنها در هر یک از پارادایم‌های یادشده را با چالش مواجه می‌سازد (ر.ک: ترخان، ۱۳۹۶، الف، ص ۲۹-۵۲).

در علوم انسانی رایج برای وحی که منبع و معیار سنجش معرفت است، مکاتبی تصویر نمی‌شود. از باید و نبایدهایی دم زده می‌شود که زمینه تحقق انسان ایدئال سکولار و خودبنیاد را فراهم می‌سازد. جهت‌گیری این علوم نیز تأمین سعادت دنیا و آخرت انسان نیست.

بر این اساس علوم انسانی رایج نمی‌تواند زمینه‌ساز تمدنی باشد که این انقلاب و نظام اسلامی خط کلی خود را وصول به آن معرفی کرده است (ر.ک: خامنه‌ای، ۱۳۷۹/۰۷/۱۴) و انسان را به سوی سعادت دنیا و آخرتش رهنمون باشند.

بی‌گمان نقایص یادشده با تولید علوم انسانی اسلامی از مسیر اشراط آموزه‌های کلامی در آن علوم قابل رفع خواهد بود.

* اگرچه در برخی پارادایم‌های علوم انسانی، عالم فراماده و بعد غیر مادی انسان انکار نشده، روش تجربی در توصیف و تبیین بعد مادی کافی دانسته شده است. ما در جای خود روشن کردیم که این نوع نگاه همان طبیعت‌گرایی روش‌شناختی است که از تصویر ناصحیح رابطه بعد مادی و فرامادی ناشی می‌شود و به نقص معرفتی در نگاه هستی‌شناختی بر می‌گردد (ر.ک: ترخان، ۱۳۹۵، ص ۴۳۱-۴۵۶).

در ادامه دانسته می‌شود پژوهش‌هایی که در این حوزه معرفتی پیگیری می‌شود، می‌تواند ساختار جدید و چارچوبی را برای تولید علوم انسانی اسلامی ترسیم کند.

۲-۲. پرسش‌های اصلی و فرعی حوزه معرفتی ترابط کلام با علوم دیگر

بر اساس توضیحات داده‌شده، این حوزه معرفتی به این پرسش اصلی که چه رابطه‌ای بین علم کلام و سایر دانش‌ها وجود دارد و پرسش‌های فرعی نیز به این پرسش‌ها پاسخ می‌گوید: الف) علوم چه تأثیراتی بر علم کلام دارند؟ ب) علم کلام چه تأثیراتی بر علوم دارد؟ البته هر یک از محورهای فرعی نیز می‌توانند محورهای مهم دیگری را در خود جای دهند. در محور اول پرسش‌های فرعی تری مانند:

— هر یک از علوم چه تأثیری بر مؤلفه‌های علم کلام مانند موضوع، روش و غایت علم کلام دارند؟

- مسائل کلامی چه تأثیری از علوم مختلف می‌پذیرند؟

در محور دوم نیز پرسش‌های فرعی تری مانند:

- تأثیر علم کلام بر سطوح علوم دیگر خصوصاً علوم انسانی چیست؟

- تأثیر علم کلام بر ساحات علوم دیگر خصوصاً علوم انسانی چیست؟

مقصود از سطوح علوم، موضوع، روش، ساختار و غایت و مقصود از ساحات ان، شاخه‌هایی مانند علم اقتصاد، علم جامعه‌شناسی و... است. در ساحات علوم می‌توان از تأثیر گزاره‌های کلامی و علم کلام به عنوان مبانی خاص بحث کرد.

۲-۳. قلمرو حوزه معرفتی ترابط کلام با علوم دیگر

از آنجایی که این حوزه معرفتی، عهده‌دار بررسی «مناسبات بین علم کلام و سایر علوم» است، اولاً تبیین نسبت امور خاصی مانند تمدن، تمدن‌سازی و پیشرفت و مشابه ان، با علم کلام و تأثیر و تأثر علم کلام بر و از آن امور، از دایره این حوزه معرفتی خارج خواهد بود، مگر در برخی موارد مانند آنجا که بخش دانشی این امور مورد پژوهش باشد یا به دلایلی نسبت‌سنجی بین علم کلام و

امور یادشده، ضروری تشخیص داده شود.

ثانیاً این حوزه معرفتی می‌تواند تحقیقاتی را سامان دهد که ارتباط عناصر رکنی و غیر رکنی یادشده را مورد پژوهش قرار می‌دهد؛ برای نمونه پیگیری برابند باورهای کلامی - به عنوان یکی از ارکان علم کلام - در موضوع، روش و غایت علوم انسانی می‌تواند یکی از محورهای پژوهش در این حوزه معرفتی باشد.

ثالثاً این نسبت‌سنجی اختصاصی به علوم همگن ندارد و شامل علوم غیر همگن نیز می‌شود، اگرچه این ارتباط در علوم همگن بیشتر است.

بر این اساس قلمرو حوزه معرفتی «فلسفه کلام با محوریت ترابط علوم» با یک محدودیت و دو توسعه مواجه است. از سویی شامل «امور» نمی‌شود و به «علوم» اختصاص دارد و از سویی دیگر به یک مؤلفه از مؤلفه‌های علوم یا علوم هم‌وند محدود نیست.

۲-۴. پیشینه و جایگاه حوزه معرفتی ترابط کلام با علوم دیگر

از گذشته‌های دور دانشمندان مسلمان به تبیین رئوس ثمانیه (تعریف، موضوع، فایده، مؤلف، ابواب و مباحث، مرتبه، غرض و انحاء تعلیم (خوانساری، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲) و علم اهتمام داشته‌اند. آنان زمانی که از مرتبه علم سخن می‌گفتند، به جایگاه آن علم در بین علوم دیگر می‌پرداختند؛ برای نمونه ابن سینا در فصل سوم مقاله نخست الهیات شفا به ترابط بین علوم با فلسفه و نقش فلسفه در تأمین مبادی علوم و وجه احتیاج علوم به فلسفه اشاره می‌کند (ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۱۹)؛ همچنین وی در فصل دوم مقاله اول برهان شفا، به تبیین جایگاه فن برهان در بین صناعات خمس می‌پردازد (همو، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۵۴-۵۷) که از آن می‌توان جایگاه علوم مشتمل بر قیاسات برهانی را نسبت به علوم مشتمل بر قیاسات جدلی اصطیاد کرد.

متکلمان نیز غالباً در کتب خود به برخی عناوین فوق اشاره (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۶۳-۱۸۶) و مرتبت و جایگاه علم کلام را در بین علوم شرح کرده‌اند (همان، ص ۱۷۵-۱۷۶)؛ اما داب علمی آنان بر پرداخت اجمالی این مباحث بوده است.

در سال‌های اخیر نیز برخی اندیشمندان مقالاتی را در حوزه معرفتی «رابطه بین علم کلام و

سایر دانش‌ها» به چاپ رسانده‌اند (ر.ک: ربانی گلیپایگانی، ۱۳۷۲، ب/رضانژاد، ۱۳۷۸)؛ اما باید اذعان کرد علی‌رغم اهمیت این حوزه* با تولیدات علمی درخوری مواجه نیستیم و کمیت و کیفیت این مقالات باید ارتقا یابد. این مقالات به جهت داخل کردن بخشی از علوم (علوم رایج حوزوی) در نسبت‌سنجی و واگذاری بسیاری از علوم تأثیرگذار یا اثرپذیر دیگر، فاقد شمول و جامعیت می‌باشند. با این حال می‌توان به جهت بیان اجمالی براینده تأثیرات علم کلام بر علوم گفته شده، این گونه مقالات را درخور ارزش دانست.

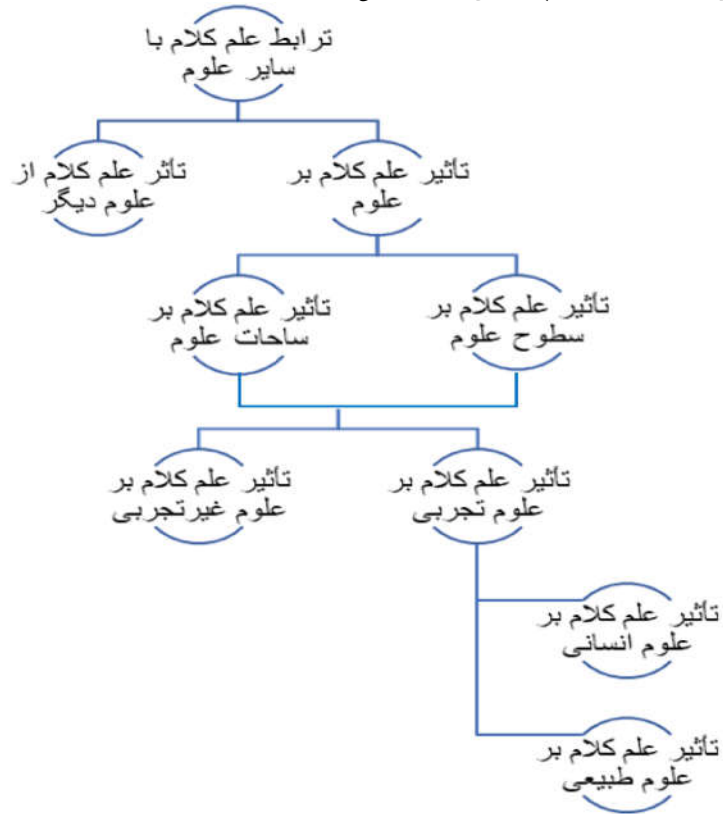
البته در سطح بین‌المللی با فراوانی بیشتری از مقالات و کتب نوشته‌شده در حوزه معرفتی «Science and Theology» مواجهیم؛ اگرچه نگارنده پس از جست‌وجوی زیاد تا کنون به رشته‌ای با عنوان «ترابط علم کلام با علوم دیگر» برخورد نکرده است و هیچ مراکز علمی (دانشگاهی و حوزوی) را در داخل یا خارج کشور نیافته است که رشته‌ای مستقل حتی در موضوع «فلسفه علم کلام» ایجاد کرده باشد. بله در برخی دانشگاه‌های داخلی و خارجی، رشته‌ای به نام فلسفه دین در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری وجود دارد که یکی از مباحث اساسی آن پرداختن به رابطه بین علم و دین است. طرح این گونه مباحث می‌تواند به صورت غیر مستقیم در تبیین رابطه علم کلام با علوم دیگر تأثیرگذار باشد.

بر این اساس می‌توان جایگاه این حوزه معرفتی را در «فلسفه علم کلام» به عنوان یکی از رشته‌های علوم انسانی دانست که به جهت سنخ مسائل قابل طرح در آن (نسبت‌سنجی بین علوم مختلف و علم کلام) از سنخ حوزه‌های بینارشته‌ای به شمار می‌آید و نیازمند آشنایی با علم کلام و علمی مانند فلسفه علم و فلسفه علوم انسانی و علوم انسانی - طبیعی - بسته به اینکه متعلق نسبت‌سنجی چه علمی باشد - می‌باشد. این رشته‌ها هر یک حوزه‌های معرفتی فراوانی را در خود جای داده‌اند که ممکن است برخی از آنان در حکم پیش‌نیاز این حوزه معرفتی به شمار آیند.

* برخی اندیشمندان بر این باورند که کشف و تنظیم رابطه‌های علوم با همدیگر یکی از مهم‌ترین کارهایی است که فلسفه علوم می‌تواند بر عهده بگیرند (جعفری، ۱۳۷۲، ص ۱۰۵).

۵-۲. ساختار منطقی حوزه معرفتی ترابط کلام با علوم دیگر

بر اساس آنچه تا کنون بیان شد، می‌توان ساختار منطقی این حوزه معرفتی را با نگاهی به قلمروهایی که دارای اهمیت پژوهشی‌اند، به شکل زیر ارائه داد:



در تولید علوم اسلامی، اگرچه می‌توان همه علوم تجربی اعم از انسانی و طبیعی یا همه علوم انسانی اعم از تجربی و غیر تجربی را محور پژوهش‌ها قرار داد، روشن است که در این بین آنچه بیش از همه در تولید علوم اسلامی محل بحث و نزاع است، علوم تجربی انسانی است. این نکته موجب شده است در محور «تأثیر علم کلام بر علوم انسانی» عناوین کلانی به عنوان موضوع پژوهشی در اولویت قرار گیرد. با این توضیح پژوهش در مراحل زیر تا تحقق علوم انسانی مطلوب، پیشنهاد می‌شود:

الف) نقد علوم انسانی متداول و رایج: نقد و آسیب‌شناسی علوم انسانی رایج (علمی که با

روش تجربی به تبیین یا تفسیر پدیده‌های انسانی اعم از فردی یا اجتماعی می‌پردازند) از جمله گام‌های اساسی و پیشین در تولید علوم انسانی اسلامی به شمار می‌آید. این بحث‌ها ضمن آنکه از حیث کارکردی ضرورت تولید علوم انسانی اسلامی را به اثبات خواهد رساند، می‌تواند کمک شایانی در ترسیم وضعیت مطلوب علوم انسانی نماید.

گستره محتوایی نقدها می‌تواند شامل حوزه معرفتی، اخلاقی، دینی و کارآمدی باشد. نقدهای معرفتی شامل نقد مبانی و روش و نظریه و... است و می‌تواند در دو سطح حداقلی و حداکثری مطرح شود.

در نقد حداقلی علم جدید فاقد بنیان متافیزیکی استوار دانسته می‌شود. در نتیجه حتی اگر یافته‌هایش در محدوده جهان مادی قابل اعتماد باشد، مدلول‌های دیگر آن که به عوالم برتر از ماده اشاره دارد، یعنی تعمیم‌های متافیزیکی عالمان علوم جدید نارواست و مورد خدشه خواهد بود. در نقد حداکثری می‌توان نقیصه علم جدید را به محدوده مابعدالطبیعه خلاصه نکرد، بلکه یافته‌های علم جدید در امور مادی را نیز با مشکل مواجه دانست. این ادعا بر اساس پذیرش این اصل هستی‌شناختی ارائه می‌شود که عالم مادی فروترین ساخت واقعیت است و ارتباط طولی با عوالم برتر دارد؛ به این معنا که عوامل تأثیرگذار در عالم ماده اگرچه عوامل مادی‌اند، باید توجه داشت که عوامل مجرد و معنوی از طریق استخدام علل مادی و طبیعی، تأثیر فعال و دمامد در عالم مادی دارند.

پذیرش این نظریه نه تنها طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی بلکه طبیعت‌گرایی روش‌شناختی در علوم را نیز با چالش مواجه می‌سازد. طبیعت‌گرایی روش‌شناختی نظریه‌ای است که علی‌رغم عدم انحصار هستی و وجود در ماده، در روش‌شناسی علوم، روش تجربی را در توصیف و تبیین جهان مادی کافی می‌داند.

از این رو می‌توان نقیصه‌های معرفتی علوم رایج (طبیعی و انسانی) را غفلت از غیب و باطن جهان و واکاوی علل مادی به روش تجربی با عدم لحاظ علل معنوی به شمار آورد، از آن جهت که نمی‌تواند توصیف درستی از پدیده‌های انسانی و اجتماعی جوامع حتی جوامع سکولار ارائه کند و به درک همه وجوه واقعیت نایل آید و بر همه عوامل دخیل احاطه یابد.

از جهت اخلاقی نیز می‌توان این نقد را درباره علوم انسانی رایج ارائه کرد که علم در درون خود

فاقد عنصری است که پژوهش‌های علمی را جهت دهد و بهره‌گیری از یافته‌های علم را هدایت و مهار کند؛ از سوی دیگر علم در مقام تحقق با اخلاق خاصی (انسان‌محوری، رابطه خصمانه با طبیعت و...) ملازم است که می‌توان این نقیصه را با دین حل کرد.

علوم جدید در برخی موارد دعاوی ناموجهی را مطرح می‌کنند که در تعارض با دین است. این تعارض گاهی بین اهداف و آرمان‌های علم جدید با اهداف دین و زمانی نیز در ناحیه گزاره‌های توصیفی و تبیینی است.

بخش دیگری از نقدهای ارائه‌شده مربوط به کارآمدی علوم انسانی رایج است. در این باره بر این نکته تأکید می‌شود که برخی نظریات علوم انسانی رایج نه تنها راهگشای مشکلات جاری کشور نیستند، بلکه سال‌هاست در کشورهای مبدا نسخ شده‌اند.

روشن است که این نقدها نیازمند تولید مبانی از منابع دین می‌باشد. علم کلام از جمله علمی است که این وظیفه را بر عهده دارد.

ب) پژوهش درباره پیرانگاره‌های علوم انسانی اسلامی: مقصود از «پیرانگاره‌ها»، عناصر پیرامونی علم یا نظریه مانند سخن گفتن از امکان و هستی‌پذیری، جواز و روایی، بایستگی، فایده‌مندی، شایایی و ضرورت و بایایی علوم انسانی اسلامی می‌باشد. سخن گفتن از این عناصر هرچند نقشی در ساخت ماهیت علوم انسانی اسلامی و مدعیات اصلی آن ندارند، آنها نیز پیش از هر چیز باید بررسی و تلقی به قبول شده باشند تا سخن گفتن از علوم انسانی اسلامی روا گردد.

در این قسمت نیز مدعیات کلامی می‌توانند به عنوان مبنایی مشترک برای پیرانگاره‌های علوم انسانی مطرح شوند یا مبنایی خاص برای پیرانگاره‌های علم خاصی از علوم انسانی به شمار آیند. پرداختن به موضوعاتی مانند «مناسبات علم و دین»، «معنای علم دینی»، «رد مبانی علم‌شناختی، دین‌شناختی و... منکران علم دینی» و... در این قسمت حائز اهمیت است.*

ج) تولید علوم انسانی مطلوب: تولید علوم انسانی اسلامی اگرچه به معنای عام آن پیش از انقلاب اسلامی وجود داشته است و این علوم در پیدایش انقلاب و تشکیل نظام اسلامی و طراحی ساختارها و نهادهای دولت اسلامی مؤثر بوده‌اند، تولید علوم انسانی اسلامی به معنای خاص آن از

* بخشی از کتاب درآمدی بر مبانی کلامی علم دینی با تأکید بر علوم انسانی اثر نگارنده به این امر اختصاص یافته است.

دغدغه‌های پس از انقلاب می‌باشد. به نظر می‌رسد به منظور تحقق این هدف پیگیری دو محور زیر حائز اهمیت است:

(۱) تأثیر کلام در مبانی علوم انسانی: دستیابی به علوم انسانی اسلامی در گرو تبیین دو دسته از مبانی (الف) مبانی مشترک بین همه علوم انسانی؛ ب) مبانی مختص به علم خاص) و اشراب آنها در علوم انسانی است. اهمیت پرداختن به ساحات علوم انسانی مانند جامعه‌شناسی، اقتصاد، مدیریت، علوم سیاسی، روان‌شناسی و... و تبیین مبانی خاص این علوم و نشان‌دادن تأثیر علم کلام بر عناصر رکنی و غیر رکنی این علوم بر اهل فن پوشیده نیست.

(۲) تأثیر کلام در مسائل علوم انسانی: ادعای تأثیر پیش‌فرض‌ها در محتوای نظریه و گزینش آن از میان نظریه‌های رقیب، مورد موافقت بسیاری از اندیشمندان است. ادعای کوهن آن بود که ارزش‌های درونی علم مانند دقت، سازگاری، محدودیت، سادگی و کارایی در انتخاب نظریه‌ها تأثیرگذارند (تریگ، ۱۳۸۴، ص ۱۷۵). مروتون با اشاره به اینکه دو عالم اقتصادی یکی از جانب اتحادیه کارگران و دیگری از جانب کارفرمایان، هر یک درباره دستمزد کارگران گزارشی تهیه کردند که با دیگری تفاوت فاحشی داشت، اظهار می‌دارد که این اختلاف ناشی از منافع مختلف طرفین - منافع کارگر که افزایش مزد را طالب می‌باشد و منافع کارفرما که با آن مخالف است - در یک مورد خاص است (نراقی، ۱۳۷۹، ص ۳۶۵-۳۶۶). رووت می‌کوشد نشان دهد ارزش‌ها بر مؤلفه‌های علوم اجتماعی مانند ساخت نظریه، انتخاب نظریه، جمع‌آوری داده‌ها، مقوله‌بندی و تبیین در علوم اجتماعی تأثیرگذارند. این مؤلفه‌ها بنا به ماهیتشان التزام به اصل ضد کمال را ناممکن می‌کنند و این یعنی یک علم اجتماعی لیبرال ناممکن است. وی برای اثبات تأثیر ارزش‌ها در ساخت نظریه، سه نظریه توسعه، کارکردی و انتخاب عقلانی را به عنوان نمونه ذکر کرده است (ر.ک: رووت، ۱۳۸۹، صص ۱۵۰-۱۵۱ و ۱۸۷-۱۸۹). خسروپناه و جمعی از پژوهشگران در کتاب *در جست‌وجوی علوم انسانی اسلامی* تلاش کرده‌اند تغییر برخی از نظریه‌های علوم انسانی مانند نظریه انقلاب‌های اجتماعی اسکاچ‌پل، نظریه نظام جهانی والرشتاین و نظریه قدرت رادیکال و نظریه‌های اقتصادی مانند نظریه تابع مصرف فریدمن و تئوری تقاضا و نظریه‌های جامعه‌شناختی مانند نظریه ساختاریابی انتونی گیدنز، نظریه تالکوت پارسونز و نظریه کنش ارتباطی هابر ماس و نظریه‌های روان‌شناختی مانند نظریه فردیت‌یافتگی یونگ و نظریه الفرد ادلر و نظریه‌های مدیریتی مانند نظریه

ایجاد دانش سازمانی و نظریه ذی‌نفعان سازمان ادوارد فریمن را بر اساس مبانی دینی نشان دهند. نگارنده در کتاب درآمدی بر مبانی کلامی علم دینی با تأکید بر علوم انسانی نمونه‌های فراوانی از تأثیر علم کلام و باورهای اعتقادی را بر نظریه‌های علوم اجتماعی در جهان اسلام و نظریه‌های علوم تجربی جدید آورده است که خواننده را به آن کتاب ارجاع می‌دهد و برای نمونه صرفاً به چند مورد اشاره می‌کند:

۱- رویکرد کلام اشعری در علم عمران ابن‌خلدون تأثیرگذار بوده و دست کم سه نتیجه مهم را در پی داشته است: نخست اینکه به جهت نفی حسن و قبح عقلی و عدم باور به عقل عملی، جنبه‌های تجویزی در این علم راه نیافته است؛ دوم اینکه به دلیل تلقی خاص کلام اشاعره از توحید افعالی و در جهت دفاع از ان، علیت نفی و از «عاده‌الله قد جرت» حمایت شد. بر اساس این مبنا در علم یادشده، توالی زمانی پدیده‌ها در تبیین و توضیح حوادث اجتماعی مطرح است. از این جهت این دیدگاه به دیدگاه پوزیتیویست‌ها شباهت می‌یابد؛ زیرا علم اجتماعی (Social Science) در پارادایم پوزیتیویستی می‌خواهد با روش‌های تجربی توالی زمانی را کاوش کند؛ به بیانی دیگر این علم به دنبال تبیین علل در معنای تجربی و حسی آن است و علیت در آنجا چیزی جز توالی زمانی، مطابق آنچه هیوم می‌گوید نیست.

در حالی که کلام شیعی نافی عقل عملی نبوده است و در حاشیه آن علم اجتماعی با عنوان سیاست مدن شکل گرفت که در کنار تبیین، انتقاد نسبت به مدن جاهله و فاسقه و ضاله و درنهایت تجویز را توأمان با یک عقبه و حیانی دارا می‌باشد و به همین دلیل دامنه این علم اجتماعی با فقه اجتماعی شیعی که فقط تجویزی است، پیوند می‌خورد. در این علم بیان می‌شود که در رأس مدینه فاضله سانّ (سنت‌گذار) است. سنت‌گذار صاحب قوه قدسیه و عقل قدسی است که «اذا شاء علم» است و سنت از دل معرفت شهودی می‌جوشد و پس از آن یعنی آن زمانی که سانّ نیست، رئیس دوم است که باید بر نقل و اجتهاد تکیه کند و این روش اجتهادی است که می‌گوید چه چیزی باشد و چه چیزی نباشد. در واقع فقه اجتماعی و سیاسی در ادامه بُعد تجویزی علم اجتماعی می‌آید (ترخان، ۱۳۹۶، ب، ص ۲۳۰-۲۳۱).

ب) در حوزه‌های مختلف جامعه‌شناسی باورهای کلامی نقش‌آفرین است؛ برای مثال در جامعه‌شناسی طبقات یا قشربندی اجتماعی، درباره نابرابری‌های موجود در جامعه بحث می‌شود.

اینکه چه تحلیلی از این نابرابری‌ها ارائه کنیم و چه رویکردی را بپذیریم، رویکرد سوسیالیستی که می‌خواهد همه را یکسان کند یا رویکردی که نابرابری را تأیید می‌کند و...، باور به اینکه خداوند عادل است و ظلم نمی‌کند - به عنوان یکی از اصول مذهب در علم کلام شیعه - نقش آفرین است. این نگاه هم در حوزه تحلیل و هم در حوزه رویکرد تأثیرگذار می‌باشد.

همچنین از بحث‌های مهم جامعه‌شناسی سیاسی، تحلیل نظام‌های سیاسی موجود و طبقه‌بندی نظام‌هاست. در این بحث ادعا می‌شود نظام‌های گذشته از اشراف‌سالاری و اریستوکراسی شروع و به نظام دموکراسی ختم شده است. اینجاست که نظریه‌هایی مانند نظریه پایان تاریخ مطرح و بیان می‌شود لیبرال دموکراسی کامل‌ترین شکل و الگوی سیاسی و اجتماعی در نظام اجتماعی است که در جهان تحقق یافته و بشر در گذر تاریخ به آن رسیده است و کامل‌تر از آن دیگر به وجود نخواهد آمد. قطعاً نگاه ما به امامت و تحلیلی که ما در علم کلام از بحث امامت و مهدویت ارائه می‌کنیم، تحلیل ما را نسبت به مباحث بالا تغییر خواهد داد و مجالی را برای آنها فراهم نخواهد کرد (همان، ص ۲۹۲-۲۹۳).

با این توضیح به نظر می‌رسد فهرست زیر بتواند تأمین‌کننده نیازهای پژوهشی در این حوزه معرفتی باشد:

محور اول: تأثیرپذیری علم کلام از علوم دیگر

الف) پژوهش درباره مؤلفه‌های اثرپذیر بر علم کلام

۱) تأثیرگذاری علوم بر مبادی علم کلام؛

۲) تأثیرگذاری علوم بر مسائل و قلمرو علم کلام؛

۳) تأثیرگذاری علوم بر غایت علم کلام (کارکردهای کلام).

ب) پژوهش درباره علوم تأثیرگذار بر علم کلام

۱) تأثیر علوم طبیعی بر علم کلام

۱- تأثیر علم فیزیک بر علم کلام؛

۲- تأثیر زیست‌شناسی بر علم کلام؛

و... و

۲) تأثیر علوم انسانی بر علم کلام

- ۱- تأثیر منطق بر علم کلام؛
- ۲- تأثیر معرفت شناسی بر علم کلام؛
- ۳- تأثیر فلسفه اولی بر علم کلام؛
- ۴- تأثیر فقه بر علم کلام؛
- ۵- تأثیر اصول بر علم کلام؛
- ۶- تأثیر رجال و درایه بر علم کلام؛
- ۷- تأثیر تفسیر بر علم کلام؛
- ۸- تأثیر علم تاریخ بر علم کلام؛
- ۹- تأثیر جامعه شناسی بر علم کلام؛
- ۱۰- تأثیر روان شناسی بر علم کلام؛

و....

محور دوم: تأثیر علم کلام بر علوم دیگر

الف) مباحث مقدماتی

- (۱) چیستی علوم اسلامی؛
- (۲) امکان، جواز، مطلوبیت و ضرورت علوم اسلامی (بررسی چالش های معرفت شناختی، علم شناختی، دین شناختی، انسان شناختی و بیان استدلال تاریخی و منطقی در اثبات تأثیر باورها)؛
- (۳) مکانیسم و چگونگی تأثیر (هلیه مرکبه) علم کلام بر علوم دیگر.

ب) برآیند علم کلام در علوم دیگر

- (۱) تأثیر گزاره های کلامی بر ماهیت علوم؛
- (۲) تأثیر گزاره های کلامی بر موضوع علوم؛
- (۳) تأثیر گزاره های کلامی بر روش علوم؛
- (۴) تأثیر گزاره های کلامی بر گزاره ها و نظریه های علوم؛
- (۵) تأثیر گزاره های کلامی بر غایت و کارکردهای علوم؛

و...

ج) نقش علم کلام در ساحات علوم

(۱) تأثیر علم کلام بر علوم طبیعی

- ۱- تأثیر علم کلام بر علم فیزیک؛
- ۲- تأثیر علم کلام بر زیست‌شناسی؛
- و...

(۲) تأثیر علم کلام بر علوم انسانی

- ۱- تأثیر علم کلام بر علم فقه؛
- ۲- تأثیر علم کلام بر علم اصول فقه؛
- ۳- تأثیر علم کلام بر علم تفسیر؛
- ۴- تأثیر علم کلام بر علم اخلاق؛
- ۵- تأثیر علم کلام بر علم اقتصاد؛
- ۶- تأثیر علم کلام بر علوم سیاسی؛
- ۷- تأثیر علم کلام بر علوم تربیتی؛
- ۸- تأثیر علم کلام بر روان‌شناسی؛
- ۹- تأثیر علم کلام بر علم مدیریت؛
- ۱۰- تأثیر علم کلام بر علم حقوق؛
- ۱۱- تأثیر علم کلام بر جامعه‌شناسی؛
- و...

در پایان این قسمت تذکر این نکته مناسب به نظر می‌رسد که جداسازی این مسائل از همدیگر نقش اساسی در تعیین سطح اجرایی حوزه معرفتی از لحاظ مؤلفه‌هایی چون نوآرنگی، ترویجی بودن و... دارد. به نظر می‌رسد بتوان در محور اول مباحث ناظر به تحول و تأسیس کلام جدید و همچنین مباحث ناظر به تأثیرگذاری علوم تجربی بر علم کلام و در محور دوم همه مباحث مگر آن دسته از مباحثی که ناظر به تأثیر علم کلام بر علوم انسانی رایج در حوزه مانند تفسیر و فقه و... باشد، را از مباحث جدید این حوزه معرفتی دانست.

جمع‌بندی

مقاله حاضر پژوهشی درباره «نسبت و تأثیر و تأثر دانش کلام اسلامی با سایر علوم و رشته‌های علمی» است و دو گونه از معرفت درجه دو را در اختیار خواننده قرار داده است. از سویی انواع روابط علم کلام با سایر علوم بررسی کرده و از سویی دیگر با نگاهی دیگر به این حوزه معرفتی، مسائلی از قبیل قلمرو، جایگاه، مسئله اصلی و فرعی و... را واکاوی و درنهایت ساختار منطقی آن را در راستای انجام طرح‌های پژوهشی ارائه کرده است. دستاورد این مقاله در محور اول به شرح زیر است:

۸۳

پیش

معرفت دوگانه از تراپظ علم کلام با سایر علوم (با تأکید بر علوم انسانی)

۱. علوم نسبت به هم می‌توانند در دو نقش تعارضی و تعاضدی ظاهر شوند. برای نقش تعاضدی می‌توان انواعی از روابط را بر اساس عناصر و مؤلفه‌های علم تصویر کرد. مهم‌ترین این روابط به سه رابطه روشی، گزاره‌ای و مبدائی تقسیم شد.
۲. علم کلام به جهت اینکه از روش‌های متعدد بهره می‌برد، با برخی علوم وحدت روشی دارد.
۳. رابطه گزاره‌ای به سه رابطه تولیدی و مصرفی، دیالوگی و انسجامی، تصحیحی و تعمیقی تقسیم و بیان گردید:
- الف) رابطه تولید و مصرفی بین علم کلام و برخی علوم برقرار است و علم کلام می‌تواند مصرف‌کننده یا تولیدکننده مسئله‌ای باشد.
- ب) علم کلام با برخی علوم به صورت فی‌الجمله رابطه دیالوگی دارد؛ برای نمونه علوم تجربی می‌توانند پرسش خاصی را مطرح کنند که علم کلام متکفل پاسخ به آن باشد.
- ج) علوم تجربی می‌توانند نقش معرفتی یا تعمیقی در دین و مدافع آن علم کلام داشته باشند و برداشت از دین را تصحیح کنند؛ از سویی دیگر علم کلام به عنوان مدافع دین می‌تواند در تصحیح نظریه‌های علوم انسانی و حل تعارض ابتدایی نقش آفرینی کند.
۴. بین علم کلام و برخی علوم رابطه مبنایی وجود دارد:
- الف) از سویی علومی مانند منطق، معرفت‌شناسی و فلسفه از مبادی علم کلام به شمار می‌آیند، حتی علوم تجربی - اعم از علوم طبیعی و انسانی - هم می‌توانند تأمین‌کننده برخی مبادی در علم کلام باشند؛ از سویی دیگر علم کلام تأمین‌کننده بسیاری از مبانی علوم انسانی

است و در واقع گزاره‌های جهان‌شناختی، خداشناختی، انسان‌شناختی، دین‌شناختی و... که در علم کلام صورت‌بندی می‌شوند، نقش اساسی در دینی‌شدن آن علوم ایفا می‌کنند. این اثرپذیری اختصاصی به فقه، اصول فقه، تفسیر و اخلاق ندارد و شامل علوم انسانی به معنای خاص یا اخص هم می‌شود.

ب) مبنای علم کلام در دو حوزه مبادی تصوری و تصدیقیه علوم انسانی قابل طرح است. از سویی می‌تواند عناصری را در موضوع علوم انسانی دخیل کند که از دو حیث مفهوم‌شناختی و وجودشناختی با ویژگی‌های مطرح‌شده در پارادایم‌های موجود متفاوت است و تعریف جدیدی را از موضوع علوم تجربی پیشنهاد دهد و به تبع آن اهداف و روش‌های این علوم را متفاوت نماید، از سویی دیگر در نقد نظریه‌های علوم انسانی متداول و ارائه نظریه‌های بدیل تأثیرگذار باشد؛ مانند نقشی که علم کلام در بحث خاستگاه دین ایفا می‌کند.

حاصل پژوهش در محور دوم به شرح زیر است:

۱. تأثیرپذیری علم کلام از علوم دیگر زمینه‌ای را برای ایجاد تحول در دانش کلام فراهم می‌کند و همچنین تأثیرگذاری این دانش بر علوم دیگر عامل مهمی برای دستیابی به علوم اسلامی می‌باشد.

۲. قلمرو حوزه معرفتی «ترابط علم کلام با سایر علوم» با یک محدودیت و دو توسعه مواجه است.

۳. از گذشته‌های دور در قالب بیان رئوس ثمانیه علم، به اجمال به جایگاه علم کلام و ارتباط آن با سایر علوم اشاره می‌شد. در سال‌های اخیر برخی اندیشمندان با تفصیل بیشتری به این مباحث پرداخته‌اند؛ اما این مکتوبات از حیث کمیت و کیفیت باید ارتقا یابند.

۴. این حوزه معرفتی از حوزه‌های بینارشته‌ای به شمار می‌آید و نیازمند آشنایی با علم کلام و حوزه‌های معرفتی آن و علومی مانند فلسفه علم و فلسفه علوم انسانی و علوم انسانی و طبیعی-بسته به اینکه متعلق نسبت‌سنجی چه علمی باشد- می‌باشد.

۵. ساختار منطقی معرفتی این حوزه معرفتی بر اساس پرسش اصلی و فرع آن شامل دو محور کلان: الف) تأثیر علم کلام از علوم دیگر؛ ب) تأثیر علم کلام بر علوم دیگر می‌شود.

۶. اگرچه تولید علوم اسلامی در همه علوم تجربی اعم از انسانی و طبیعی یا همه علوم انسانی اعم از تجربی و غیرتجربی می‌تواند محور پژوهش‌ها قرار گیرد؛ اما در این بین آنچه بیش از همه،

محل بحث و نزاع است، علوم تجربی انسانی است. از این جهت پیشنهاد عناوین کلانی به عنوان موضوع پژوهش در محور «تأثیر علم کلام بر علوم انسانی» در اولویت می‌باشد.

۷. تا تحقق علوم انسانی مطلوب، مراحل و گام‌های سه‌گانه زیر وجود دارد و ضروری است طرح‌های پژوهشی در حوزه تأثیر علم کلام به یکی از سه محور «نقد علوم انسانی متداول و رایج»، «پیرانگاره‌های علوم انسانی اسلامی» و «تولید نظریه‌های اسلامی» اختصاص یابد و مبانی عام و خاص علوم انسانی و مسائل آن مورد اهتمام باشد.

۸. نظر به ضرورت طرح این گونه مباحث، تأسیس رشته‌ای با عنوان «فلسفه علم کلام» در مراکز حوزوی یا دانشگاهی پیشنهاد می‌شود که عهده‌دار پرداختن به مباحث حوزه معرفتی «تراپط علم کلام با علوم دیگر» باشد. استدلال این مطلب بر مقدمات زیر مبتنی است که غایت قصوای انقلاب اسلامی، وصول به تمدن نوین اسلامی است و این در گرو تولید علوم انسانی اسلامی است و علم کلام در این بین نقش اساسی دارد.

منابع

- * قرآن کریم.
۱. ابن سینا؛ الشفاء- الالهیات؛ تصحیح سعید زائد و الاب قنواتی؛ قم: مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
 ۲. —؛ الشفاء- المنطق؛ قم: مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق.
 ۳. ایمان، محمدتقی؛ مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۸.
 ۴. ترخان، قاسم؛ «ویژگی‌های پارادایمی موضوع علوم انسانی اسلامی از نگاه علامه طباطبایی»، قیسات؛ ش ۸۴ تابستان ۱۳۹۶، الف، ص ۲۹-۵۳.
 ۵. —؛ درآمدی بر مبانی کلامی علم دینی با تأکید بر علوم انسانی؛ چ ۲، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۶، ب.
 ۶. —؛ «علل معنوی و چالش‌های پیش‌رو در اسلامی‌سازی علوم»، فلسفه دین؛ دوره ۱۳، ش ۳، پاییز ۱۳۹۵، ص ۴۳۱-۴۵۶.
 ۷. تریگ، راجر؛ فهم علم اجتماعی؛ ترجمه شهناز مسمی‌پرست؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۴.
 ۸. تفتازانی، مسعود بن عمر؛ شرح المقاصد؛ چ ۱، قم: منشورات الشریف الرضی؛ ۱۴۰۹ق.
 ۹. جبرئیلی، محمدصفر؛ سیر تطور کلام شیعه؛ چ ۱، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹.
 ۱۰. جعفری، محمدتقی؛ تحقیقی در فلسفه علم؛ چ ۱، تهران: انتشارات علمی دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۷۲.
 ۱۱. خامنه‌ای، سیدعلی؛ نرم افزار حدیث ولایت.
 ۱۲. خسروپناه، عبدالحسین؛ «فلسفه فلسفه اسلامی»، قیسات؛ ش ۳۹-۴۰، ۱۳۸۵، ص ۱۷۳-۱۹۵.

۱۳. —؛ کلام جدید با رویکرد اسلامی؛ قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۰.
۱۴. خسروپناه، عبدالحسین و همکاران؛ در جست‌وجوی علوم انسانی اسلامی؛ ج ۲، چ ۱، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۳.
۱۵. خمینی، سیدروح‌الله؛ لمحات الاصول (تقریرات درس آیت‌الله بروجردی)؛ چ ۱، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ق.
۱۶. خوانساری، محمد؛ منطق صوری؛ چ ۶، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۳.
۱۷. ربانی گلپایگانی، علی؛ «تشابه و تمایز کلام و فلسفه»، کیهان اندیشه؛ ش ۴۷، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲، الف.
۱۸. —؛ «رابطه کلام با علوم دیگر»، کیهان اندیشه؛ ش ۴۹، مرداد و شهریور ۱۳۷۲، ب، ص ۱۰۶-۱۱۵.
۱۹. رشاد، علی‌اکبر؛ «فلسفه مضاف»، قیسات؛ ش ۳۹-۴۰، ۱۳۸۵.
۲۰. رشاد، علی‌اکبر؛ «منطق طبقه‌بندی علوم»؛ ذهن؛ ش ۱۷، ص ۶۵، ۱۳۹۵، ص ۲۸۵.
۲۱. —؛ نشست علمی با موضوع: «چیستی، ضرورت و اهداف فلسفه مضاف»، مجمع عالی حکمت اسلامی، تاریخ مراجعه ۱۳۹۵/۷/۲۹، در:
۲۲. <http://hekmateislami.com/?p=5365>.
۲۳. رضا نژاد، عزالدین؛ «ارتباط دانش کلام و فلسفه دین با دیگر دانش‌ها»، کلام اسلامی؛ ش ۳۲، ۱۳۷۸.
۲۴. رووت، مایکل؛ فلسفه علوم اجتماعی؛ ترجمه محمد شجاعیان؛ چ ۱، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۹.
۲۵. سبحانی، جعفر؛ تهذیب الاصول (تقریرات اصول امام خمینی)؛ قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۸۲ق.
۲۶. —؛ الاهیات علی‌هدی الکتاب و السنة و العقل؛ مکی عاملی، حسن محمد (گردآورنده)؛ چ ۴، قم: مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، ۱۴۱۳ق.
۲۷. —؛ تذکرة الاعیان؛ چ ۱، قم: مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، ۱۴۱۹ق.
۲۸. —؛ رسائل و مقالات؛ چ ۲، قم: مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، ۱۴۲۵ق.

۲۹. _____؛ کاوشی در کلام و فقه؛ تنظیم و گردآوری مدرسه علمیه نواب مشهد؛ زیر نظر علیرضا سبحانی؛ چ ۱، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۱.
۳۰. _____؛ مسائل جدید در علم کلام؛ چ ۱، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۹.
۳۱. _____؛ «نیازمندی علم فقه به علم کلام»، پایگاه اطلاع رسانی دفتر آیت الله سبحانی، در: <http://tohid.ir/fa/index/articleview?aId=4751&cId=67>
۳۲. سروش، عبدالکریم؛ تفرج صنع؛ چ ۳، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۳.
۳۳. _____؛ قبض و بسط تئوریک شریعت؛ چ ۵، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۵.
۳۴. شریفی، احمدحسین؛ خوب چیست، بد کدام است؛ چ ۱، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۸.
۳۵. صدرالمتالهین، صدرالدین محمد؛ اسفار اربعه؛ چ ۲، قم: مکتبه المصطفوی، ۱۳۶۸.
۳۶. صلیبا، جمیل؛ المعجم الفلسفی؛ چ ۱، بیروت: الشركة العالمية للكتاب، ۱۹۷۸ م.
۳۷. طباطبایی، محمدحسین؛ بداية الحکمة؛ قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم، مؤسسه النشر الاسلامی؛ چ ۱، قم: [بی تا].
۳۸. عراقی، آفاضیاءالدین؛ مقالات الاصول؛ چ ۱، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۴ ق.
۳۹. علامه حلی؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد؛ چ ۲، قم: مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، ۱۳۸۲.
۴۰. فروند، ژولین؛ نظریه های مربوط به علوم انسانی؛ ترجمه علی محمد کاردان؛ چ ۲؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.
۴۱. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ چ ۲۴، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۵.
۴۲. _____؛ مجموعه آثار؛ چ ۵؛ تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۱.
۴۳. نراقی، احسان؛ علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن؛ تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز، ۱۳۷۹.